



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

بحث در اصلاح ذات‌البین بود که در مراتبی یک عمل تربیتی در حوزه تربیت اجتماعی بود که روابط به‌هم‌خورده میان افراد را اصلاح بکند. از ادله قرآنی هشت آیه را بررسی کردیم که عمده با واژه اصلاح بود و بعضی عنوان یشفع و شفاعه حسنه بود که شامل اصلاح هم می‌شد. در نتیجه هم الزام استفاده می‌شد و هم اینکه این اصل در روابط میان افراد جاری است و سایر ویژگی‌هایی که در مفهوم اصلاح بیان شد.

ادله روایی

ادله روایی در باب اصلاح بین‌الناس در اصول کافی جلد دوم آمده و در وسایل و این‌ها به‌صورت جامع نیامده، جلد هفتادوشش کتاب العشره باب صد و یک صفحه چهل‌وسه، از بحارالانوار مرحوم علامه مجلسی. ایشان دوازده روایت آورده که بعضی را عرض می‌کنیم.

دلیل اول: روایت مجاشعی

روایت اول از امالی طوسی باسناد المجاشعی، سندش امالی است به مجاشعی عن الصادق عن آبائه که ظاهراً بی‌اشکال نباشد. امام صادق (ع) عن آبائه تا به امیرالمؤمنین (ع) قال رسول الله صلى الله عليه وآله «مَا عَمِلَ أَمْرٌ عَمَلًا بَعْدَ إِقَامَةِ الْفَرَائِضِ خَيْرًا مِنْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ، يَقُولُ خَيْرًا وَ يَتَمَنَّى خَيْرًا»^۱ پیامبر فرمودند بعد از انجام فرایض عملی بهتر از اصلاح بین مردم کسی انجام نداده است. «يَقُولُ خَيْرًا وَ يَتَمَنَّى خَيْرًا» حرف خوب می‌زند و موجب نمو و رشد می‌شود و این کار بسیار ارزشمندی است.

^۱ - الأمالی (للطوسی)، النص، ص: ۵۲۲.



نکات

از نظر دلالت نکاتی در این روایت هست:

نکته اول

اینجا اصلاح بین‌الناس آمده که اعم از اصلاح میان افراد یا گروه‌ها است، هم مشکلات گروهی را می‌گیرد و هم جایی که دو نفر هستند؛ البته فقط اختصاص به اصلاح بین دیگران دارد و از اصلاح بین خود و دیگران منصرف است.

نکته دوم

نکته دیگر از لحاظ حکم و الزام یا عدم الزام است؛ ممکن است دلالت بر حکم مستحب داشته باشد چون دارد که بعد اقامه فرایض چیزی بهتر از اصلاح بین‌الناس نیست، اگر این‌طور معنا بکنیم ظهور در مستحب است یعنی رتبه را بعد از واجبات قرار داده است، این در صورتی است که فرایض را به معنای عام بگیریم و اقامه الفرائض یعنی عمل به واجبات. به احتمال دیگر مقصود از فرایض صلاة فریضه باشد و اقامه آن هم یعنی اقامه صلاة، پس اگر اقامه الفرائض را یعنی العمل بالواجبات بگیریم بعد العمل بالواجبات کاری بهتر از این نیست یعنی در مستحبات این رتبه بالا را دارد؛ اما اگر اقامه الفرائض را به معنای اقامه الصلاة واجب بگیریم، یعنی این کار راجح است که هم با استحباب می‌سازد هم با وجوب، پس احتمال وجوب در این دلیل منتفی است اما بعد از دفع این احتمال دو احتمال وجود دارد؛ اولاً خصوص استحباب را می‌گوید، ثانیاً رجحان می‌گوید که با وجوب و استحباب سازگار است. بعد از نمازهای واجب کاری بهتر از این نیست، یعنی واجبی است که بعد از آن قرار می‌گیرد.

نتیجه

بنابراین در صورتی که اقامه الفرائض را عمل به واجبات بگیریم این دلالت بر استحباب می‌کند و اگر اقامه فرایض را به معنی عمل به اقامه نماز گرفتیم، آن وقت یا این که واجب را می‌رساند منتها در رتبه بعد از آن و یا رجحان را می‌گوید یعنی ناظر به این نیست که لازم یا غیر لازم است بلکه ارزش آن خیلی بالا است؛ بنابراین از میان سه



احتمال اقامه الفرائض به معنای عمل به واجبات باشد، کمی بعید است ظاهرش عمل به اقامه نمازهای واجب است؛ منتها این را بگیریم دو احتمال داشت، ظهور در وجوب یا ظهور در رجحان مطلق، در مجموع دلالتش بر وجوب خیلی واضح نیست.

دلیل دوم: روایت دوم مجاشعی

روایت دوم با همین سند است که پیغمبر (ص) فرمودند: «إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ، أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ»^۲ کسی بین مردم اصلاح بکند از همه نمازها و روزه‌ها برتر است.

نکته اول

آنجا داشت بعد اقامه الفرائض، اینجا دارد «مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ» مرحوم شیخ تفسیر کردند که مقصود نمازهای مستحب است والا بعید است نسبت به نمازهای واجب افضل باشد به خصوص که روایت قبلی می‌گفت بعد اقامه الفرائض، یعنی روایت قبلی به اضافه مناسبات حکم و موضوع.

این نشان می‌دهد که مقصود در این روایت افضلیت نسبت به نمازهای مستحب است نه واجب.

با این فرض «إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ، أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ» قطعاً ظهور در وجوب ندارد، این عنوان در کتاب العشره نیست در کتاب الصلح است، در امالی جلد دو صفحه صد و سی و پنج این دو روایت آمده است. پس «مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ» مستحبات را می‌گوید.

به قرائن حکم و موضوع که چیزی بالاتر از نماز نیست، باشد و به اضافه قرینه خود روایت قبلی، یعنی قرینه حالیه و مناسبات حکم و موضوع و قرینه روایت قبلی که می‌گوید بعد اقامه الفرائض این برتر است، نشان می‌دهد که صلاة و صوم اینجا یعنی مستحبات.

نکته دوم

^۲ - الامالی (للطوسی)، النص، ص: ۵۲۲.



نکته دوم اینکه افضلیت چون مستحبات شد، اصلاح ذات‌البین از نمازهای مستحب بهتر است و قطعاً دلالت وجوب در این نیست. پس اولاً دلالت در وجوب منتفی است، ثانیاً دلالت بر مطلق بکند و ثالثاً دلالت بر استحباب بکند. بین احتمال دو و سه تردیدی وجود دارد ممکن است بگوییم اصلاح ذات‌البین، چون وقتی این‌ها را با مستحبات مقایسه می‌کند، درواقع می‌گوید این مستحب است و ممکن است رجحان مطلق باشد. پس از دو روایت وجوبی استفاده نمی‌شود؛ یا ظهور در استحباب دارد و یا ظهور در رجحان مطلق دارد به خلاف آیات که امر بود و ظهور در وجوب داشت.

دلیل سوم: روایت ابو حمزه ثمالی

روایت سوم ابن‌المتوکل عن عبد الله بن جعفر الحمیری عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي عن أبي عبد الله ع قال كان أمير المؤمنين ع يقول «لأن أصلح بين اثنين أحب إلي من أن تصدق بدینارین»^۳

اگر بین دو نفر اصلاح بکنم ارزش آن برای من از چند دینار صدقه دادن بهتر است.

بررسی سندی

این روایت از نظر سند ابن‌متوکل عن الحمیری عن ابی الخطاب عن ابن‌المحبوب عن الثمالی، ابو حمزه ثمالی از اصحاب امام سجاد (ع) به شمار می‌آید که ظاهراً تا زمان امام صادق (ع) بوده و نقل می‌کند این روایت به لحاظ سند معتبر است.

بررسی دلالتی

به لحاظ دلالت نکاتی وجود دارد:

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۴۴۱.



نکته اول

کان امیرالمؤمنین، تأکید را افاده می‌کند.

نکته دوم

«لَأَنْ أُصْلِحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِدِينَارَيْنِ» احتمال دلالت بر وجوب نیست، می‌گوید میان دو نفر اصلاح کنم پیش من محبوب‌تر است از اینکه صدقه بدهم؛ یعنی اگر امر دایر این شد که صدقه بدهم یا اصلاح بکنم، اصلاح برتر است؛ منتها دو احتمال دارد، ممکن است ظهور در استحباب داشته باشد یعنی مستحبی را با مستحب دیگر مقایسه می‌کند، ولی معنا ندارد واجب را با مستحب مقایسه بکند و احتمال دلالت بر رجحان مطلق ضعیف‌تر است؛ بنابراین ظهور در استحباب دارد و مثل دو روایت قبل سه احتمال دلالت بر وجوب، استحباب، رجحان در روایت است ولی احتمال استحباب قوی‌تر است. «لَأَنْ أُصْلِحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِدِينَارَيْنِ» یعنی اصلاح بین اثنین به‌عنوان یک مستحب در مقایسه با مستحب دیگر بهتر است. اگر این‌ها دلالت بر استحباب بکند، قرینیتی پیدا می‌کند و آیات را به سمت استحباب می‌برد،

نکته سوم

«أَحَبُّ إِلَيَّ» بعید است به لحاظ مسائل شخصی و عنوان‌های ثانوی باشد و از باب اینکه حکم الهی است می‌گوید نه حکم ولایی یا عنوان ثانوی چون «أَحَبُّ إِلَيَّ» سه احتمال دارد؛ یکی از حیث موضوع ولایی محبوب‌تر است (روایت هست که جایی حضرت پول می‌دهد به کسی که اصلاح بکند) یا به‌عنوان ثانوی محبوب‌تر است، ولی در اصل محبوبیت از حیث عنوان اولی شرعی است یعنی این حکم، حکم شرعی است نه عنوان ثانوی یا ولایی،

نکته چهارم

حضرت که بین اصلاح بین اثنین مقایسه می‌کند با تصدق به دینارین است، آیا این دینارین خصوصیت دارد، یا از باب مثال است؟

اگر خصوصیت داشته باشد نه اینکه بهتر از مطلق صدقه دادن است بلکه از صدقه‌ای در حد دو دینار بهتر است، اما اگر تصدق بالایی باشد که منشأ برکات وسیعی است شاید در مقایسه نگوید این بهتر است.



- ۱- اگر دینارین موضوعیت داشته باشد استفاده نمی‌شود که اصلاح ذات‌البین افضلیت مطلق نسبت به صدقه دارد، والا در شرایطی ممکن است صدقه مؤثرتر و برتر از اصلاح بین بشود،
- ۲- اگر دینارین از باب مثال باشد باید احتمال اول را بگیریم که در اصل این عنوان دخالتی دارد، اگر آن را نگیریم باز اجمالی در روایت است و نمی‌تواند افضلیت علی‌الاطلاق را بگوید چون مجمل می‌شود. اصل بر موضوعیت است هر چیزی که در عنوان می‌آید موضوعیت دارد؛ دینارین که می‌گوید یعنی همین حد و مادونش هم به طریق اولی. اینکه حمل بر مثال کنیم خلاف اصل است اگر بگوییم در اینجاها مثال هم می‌شود گفت، حالت اجمال پیدا می‌کند باز نتیجه تابع اخص مقدمات است، یعنی نمی‌تواند اثبات افضلیت نسبت به هر نوع صدقه‌ای را از این استفاده بکند.

نکته پنجم

«أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ» مستقیم دو نفر را می‌گوید، منتها بین الاثنین عین همان دینارین است؛ گاهی اثنین یعنی دو فرد خصوصیت دارد و شامل جمع نمی‌شود، گاهی شامل جمع هم می‌شود، بین الاثنین یعنی بین دو گروه خصوصیت، ولی این دو احتمال فرقی نمی‌کند برای اینکه اگر دو نفر هم بگوییم به طریق اولی دو جمع را می‌گیرد و اگر خصوصیت فرد ندارد، همه را می‌گیرد، اگر خصوصیت فرد را دارد به طریق اولی جمع را دربر می‌گیرد. این دو احتمال است که نتیجه را تغییر نمی‌دهد.

دلیل چهارم: روایت حدیفة بن منصور

روایت چهارم روایت مجالس شیخ مفید است محمد بن سنان محل اختلاف مفصلی است. در تنقیه المقال مرحوم ممقانی راجع به محمد بن سنان دو قول نقل کرده البته ایشان محمد بن سنان را توثیق کرده ولی آقای خویی قبول ندارد. ما هم تردید داریم؛ و لذا این سند خالی از ضعف نیست. لِحَسَنُ بْنُ حَمَزَةَ عَنْ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ عُمَرَ الْأَفْرَقِ وَ حَدِيثَةَ بْنِ مَنْصُورٍ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحٌ



بَيْنَ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَقْرِيْبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا»^۴ می‌فرماید: صدقه‌ای که خدا آن را دوست می‌دارد اصلاح بین مردم است.

روایت چند نکته دارد؛

نکته اول

در روایت قبلی اصلاح را با صدقه مقایسه کرده بود، گویا می‌گفت صدقه نیست، ولی افضل از صدقه است، اینجا می‌گوید اصلاح بین الناس صدقه است و مفهوم صدقه را توسعه می‌دهد، توسعه مفهومی واقعی یا تعبدی و به نحو حکومت.

نکته دوم

توسعه را دو نوع می‌شود تفسیر کرد؛ یا توسعه واقعی است، یعنی مفهوم لغوی و عرفی آن شامل این هم می‌شود یا این که توسعه به نحو حکومت و تعبدی است، مثل الطواف صلاة است و در ظاهر دوم است، چون مفهوم اول صدقه این است که مالی را به کسی بدهد، اینکه اصلاح بین الناس هم صدقه است، توسعه مفهومی به نحو حکومت است، نظیر این به طور عام‌تر در روایاتی در وسائل آمده که کل معروف صدقه، یک تعمیم عام هست که هر کار نیکی صدقه است؛ البته کارهای نیکی که خیری به دیگری می‌رسد نه مستحباتی مثل نماز و ذکر، کل معروف یعنی کار خوبی که برای دیگران انجام می‌دهی، چه پول بدهی چه کمک دیگری بکنی، صدقه است. یک تعبد عام داریم، اینجا به طور خاص اصلاح جای صدقه می‌نشیند. این به نحو تعبد و حکومت است که تعمیم مفهوم صدقه تعبداً نسبت به اصلاح است که در ذیل قاعده کل معروف صدقه قرار می‌گیرد. در ابواب فعل معروف در کتاب امر به معروف و نهی از منکر صاحب وسائل بابتی به عنوان ابواب فعل معروف باز کرده که یک باب آن «کل معروف صدقه» است این هم از آن باب است یعنی تعمیم تعبدی صدقه است؛ و لذا هر چه در باب صدقه گفت شده شامل افعال خیر دیگری که برای دیگران انجام می‌گیرد، می‌شود. این هم یک نکته که اولاً با آنجا تفاوت دارد؛ آنجا جدا می‌کند و می‌گوید برتر است، اینجا می‌گوید تعبداً این هم صدقه است. «یحب الله» قید توضیحی است که صدقه‌ای که خدا آن را دوست می‌دارد،

^۴ - الأملی (للمفید)، النص، ص: ۱۲.



اگر بگوییم قصد اخلاص مقصود است شاید قید احترازی باشد «یحب الله» یعنی صدقه‌ای که برای خدا باشد، اگر آن نباشد قید توضیحی می‌شود.

نکته سوم

اینجا «اذا تفسدوا» دارد که صلاح و اصلاح مقابل در حال فساد است و «تَقْرِبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا» یعنی مطلق اینکه با هم فاصله دارند، فساد و مقابلش اصلاح گفته نمی‌شود بلکه در جایی که یک نوع به هم ریختگی باشد، والا اگر فسادی در روابطشان نیست، اصلاح آن را نمی‌گیرد، البته خوب است «تَقْرِبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا».

دلیل پنجم: روایت عدة الداعی

روایت پنجم از عدة الداعی است که روایات آن معمولاً سند ندارد. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةُ اللِّسَانِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا صَدَقَةُ اللِّسَانِ قَالَ الشَّفَاعَةُ تَفُكُّ بِهَا الْأَسِيرَ وَ تَحْنُ بِهَا الدَّمَ وَ تَجْرُ بِهَا الْمَعْرُوفَ إِلَى أَخِيكَ وَ تَدْفَعُ بِهَا الْكَرْيَهَةَ»^۵

بررسی سندی و دلالتی روایت

روایت سند ندارد در واقع وساطتی که انجام می‌شود، یا موجب آزادی زندانی بشود، یا موجب حفظ «تَحْنُ بِهَا الدَّمَ» خون کسی محفوظ می‌ماند، مشکل کسی را حل می‌کند یا بدی را از کسی دفع می‌کند، همه شفاعت است. شفاعه که در قرآن هم آمده بود، اعم از اصلاح بین‌الناس است و اینجا از باب این است که یک مصداق شفاعت اصلاح بین‌الناس است، برخلاف موارد قبلی که موردش اصلاح بین‌الناس بود. گاهی وساطت برای این است که مشکلی حل بکند، گاهی برای ایجاد صلح برقرار است. مرحوم علامه مجلسی در این باب هم به روایت خاص استدلال کرده، همه به عام مثل این، همان‌طور که در آیات هم به آیه «اصلحوا بین اخویکم» تمسک کرده بود هم به «من یشفع شفاعه الحسنه» این هم از باب عام است که شامل اصلاح هم می‌شود منتها خیلی از عمومات از جمله شفاعت شامل اصلاح هم می‌شود، این سند ندارد و دلالتش به نحو عموم است و ظهورش در استحباب است

^۵ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۳، ص: ۴۴.



می‌گوید افضل الصدقه، ظهور روایت قبلی هم در استحباب است که ظهور در استحباب روایات خیلی قوی می‌شود و ظهور وجوبی که در آیات بود شاید تغییر پیدا کند.

دلیل ششم: روایت محمد بن سنان

روایت ششم که محمد بن سنان معتبر نیست. شبیه روایت چهارم است، مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ حَبِيبِ الْأَحْوَلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: «صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ إِذَا تَقَاسَدُوا وَ تَقَارَبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا»^۶ این تقریباً بلکه تحقیقاً با همان تقارب دارد. فقط آنجا داشت «تَقْرِبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا» اینجا دارد «تَقَارُبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا»

دلیل هفتم: روایت هشام بن سالم

روایت هفتم از هشام بن سالم است و کاملاً معتبر است. امام صادق فرمودند: «لَأَنْ أُصْلِحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِدِينَارَيْنِ»^۷ همان مضمون التصدق بدینارین است. پس مضمون روایت شش و هفت در روایت قبل بود.

دلیل هشتم و نهم: روایت محمد بن سنان

روایت هشتم و نهم که هر دو غیر معتبر است. محمد بن سنان دارد و اشکالاتی در سند آنها است که امام صادق (ع) فرمودند: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَازَعَةً، فَافْتَدِهَا مِنْ مَالِي»^۸ اگر دیدی منازعه است بیا از من پول بگیر منازعه را حل بکن. این یک شق خاصی از اصلاح است. یک نوع اصلاح صحبت کردن است، ولی گاهی با پول باید رابطه‌شان را خوب بکند که بعد تربیتی آن ضعیف‌تر از جایی است که خودشان را

^۶ - وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۴۳۹.

^۷ - وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۴۳۹.

^۸ - وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۴۴۰.



به اصلاح نزدیک می‌کند. روایت هشت و نه شیوه اصلاح را می‌گوید و حتی به شیوه‌ای که از طریق پول حل بکنی این را تعمیم می‌دهد.

دلیل دهم: روایت هشام بن سالم

روایت دهم معتبره است «الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَاذِبٍ»^۹ اصلاح آن قدر مهم است که حتی مجوز دروغ هم می‌شود. (در مکاسب بحث می‌کنیم که یکی از استثنائات کذب اصلاح است) که ذیل آن «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ» است. روایات یازدهم و دوازدهم هم مربوط به کذب اصلاحی است.

جمع‌بندی

این مجموعه روایات بود اصول کافی هم تقریباً همین‌ها است، در جلد دو باب اصلاح بین‌الناس، صاحب وسایل در کتاب صلح این‌ها را آورده است

نکته مهم

بحث مهمی در اینجا مطرح است که آیات امر داشت و ظهور امر هم به اطلاقش در وجوب است. اگر این روایات ظهور در استحباب داشته باشد، قرینه می‌شود که مقدمات حکمت و ظهور وجوب آیات از آن گرفته بشود. اینکه می‌گوید: «اصلحوا بین اخویکم، اصلحوا ذات بینکم» ظهورش در وجوب امر است ولی به شکلی که در روایات می‌گوید این کار خوب است، مستحب است، صدقه است، اگر بگوییم ظهور در استحباب دارد قرینه می‌شود بر اینکه اصلاح بین ذات‌البین حکم وجوبی نیست. از نظر ما ولو آیات امر داشت اما این روایات با ظهور قوی که در استحباب دارد، نمی‌گذارد مقدمات حکمت در ادله قرآنی تمام بشود، حتی لازم نیست بگوییم این‌ها حتماً ظهور در استحباب هم دارد تا ظهور وجوب را بگیریم، چون این ما احتمال القریبیه است و وجود ما احتمال

^۹ - الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۳، ص: ۵۳۳.



القرینیه کافی است برای اینکه جلوی انعقاد مقدمات حکمت را بگیرد؛ یعنی یا بعضی از روایات ظهور در استحباب دارد یا احتمال استحباب در آن قوی است؛ همین مانع از انعقاد اطلاق در ادله‌ای است که امر دارد. در آیه سوره حجرات «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» چون مرتبه قتال است بعید نیست ظهور در وجوب داشته باشد، اما مطلق اصلاح واجب باشد کمی بعید است. اصلاح در جایی که موجب دفع مفاسد مهمی مثل قتل یا تلف اموال است، بعید است بتوانیم کنار بگذاریم به عناوین دیگر هم می‌شود به آن‌ها تمسک کرد اما مطلق اصلاح واجب باشد، بعید است.

اولین مطلب در جمع‌بندی

در نتیجه اولین مطلب در جمع‌بندی و نکات ذیل آیات و روایات این است که اصلاح ذات‌البین مستحب مؤکد است در مواردی که حالت مقاتله‌ای بین افرادی وجود دارد یا اینکه مفاسد شدید‌ای دارد مثل مقاتله، تلف اموال است، شهری خراب می‌شود، جامعه‌ای به هم می‌ریزد هرچ‌ومرج می‌شود، معنای اقتتال الزاماً قتل نیست بلکه درصدد آشوب برآمدن، در جان هم افتادن، ویرانی شهر، تلف شدن اموال و... اگر در این حدود این باشد با این قرائن ظهور در وجوب آیه را نمی‌شود برگرداند اما در غیر آن که به هم ریختگی عاطفی یا روحی است، این‌ها مستحب است. پس آیات و روایات دو حکم را می‌رساند؛ استحباب یا رجحان مطلق و رجحان مطلق در مواردی مستحب و در مواردی وجوب است. و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار